

تصویرسازی و نمادپردازی با خورشید در دیوان خاقانی*

دکتر معصومه معدن کن**

چکیده

صحنه آسمان و مناظر افلاک و طلوع آفتاب و شکل هلال و جلوه‌های شب و صبح و شفق و نوروز و مهرگان، با شکوه‌تر و خیال‌انگیزتر و زیباتر از آنچه استاد شروان مصور و مجسم ساخته، در هیچ اثر دیگری منعکس نشده و شاید دیوان خاقانی، از این لحاظ، نه تنها در میان آثار ادبی ایران، بلکه در ادبیات جهان، بی‌نظیر باشد. تصویری که خاقانی از جلوه‌گری خورشید، در عرصه‌های گوناگون شعر خود به دست داده، در میان تصویرهای دیگر فلکی، منحصر به خود و نشانه بعد دیگری از خلاقیت هنرمندانه و قدرت تخیل کم‌نظیر او در وصف است.

این مقاله به بررسی ابعاد گوناگون ساختارهای ادبی خاقانی، از خورشید، که بر پایه خیال‌پروری و وهم‌انگیزی شاعر شکل گرفته، پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: تشبیه، استعاره، تمثیل، رمز، نماد استعاری.

*- تاریخ وصول ۸۲/۱۲/۲۶ تایید نهایی ۸۳/۳/۱۹

** - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

مقدمه

به جرئت می‌توان ادعا کرد که صحنهٔ آسمان و مناظر افلاک و طلوع آفتاب و شکل هلال و جلوه‌های شب و صبح و شفق و نوروز و مهرگان، با شکوه‌تر و خیال‌انگیزتر و زیباتر از آنچه استاد شروان مصور و مجسم‌ساخته، در هیچ اثر دیگری منعکس نشده است و شاید دیوان خاقانی، از این لحاظ، نه تنها در میان آثار ادبی ایران، بلکه در ادبیات جهان بی‌نظیر باشد. شکوه آسمان و تجلیات آفتاب و ماه و صبح و شب و شفق و جلوه‌های رنگین و وهم‌انگیز بروج و اختران، در دیوان خاقانی، نه تنها از مقولهٔ اظهار فضل و ابراز تصنعی دانش و اطلاعات نجومی نیست، بلکه از مرزهای تشبیهات و استعارات لطیف و شاعرانه فراتر می‌رود و با استفاده از عناصر اساطیری و افسانه‌ای و بهره‌گیری از ظرفیت معانی حقیقی و مجازی و بلاغی- ادبی و اصطلاحی نامهای بروج و نجوم و استمداد از تنوع و ابعاد نامتناهی تخیل و تجسم، صحنه‌های شگفتی می‌آفریند که با شکوه و زیبایی اساطیر یونان و روم قابل مقایسه است. در این میان تصاویری که خاقانی از جلوه‌گری خورشید در عرصه‌های گوناگون شعر خود به دست داده و او را در آسمان خیال خود هر لحظه، در شکل و شمایل تازه به جلوه درآورده، جاذبه‌ای جادویی و جلوه‌ای رویایی دارد.

کدیوری و دهقانی خورشید در پیمودن دوازده منزلِ منطقه البروج و قطع مراحل چهارگانهٔ فصول؛ جنگ و مبارزهٔ او با زمستان سرد و بی‌امان؛ حیل‌های جنگی و عیاری او؛ کیفر دادن ظالمان و ستمگرانِ قلمرو فرمانروایی‌اش؛ حرکت پرشکوه او به همراهی خیل‌تاشان و خاتونان و گیسودارانِ فلک؛ جلوس او بر

مجلل‌ترین و شکوهمندترین ایوانهای کاخ دوازده دری آسمان؛ یاری و یاورِ نوروژِ دُلُّل سوار و میزبانیِ شحنه نوروژ؛ زرین رسنی یوسف‌وار و ماهی‌گیری سلیمان وار و شبانیِ موسی وار او در مراتع سحرآمیز و طلایی آسمان و جولان طاووس‌وار او در قفس آبگونِ فلک نمونه‌هایی از جلوه‌های این بت عیار در آسمان خیال و شعر خاقانی است.

این مقاله بر آن است تا ابداعات خاقانی را در تصویرسازی و نمادپردازی با خورشید بررسی کند و بُعد دیگری از ابعاد وسیع خلاقیت هنرمندانه و قدرت تخیل کم نظیر او را در عرصه ادب فارسی، بشناساند.

تشبیه - استعاره - تمثیل - رمز

اگر بخواهیم برای اینگونه ساختار در شعر خاقانی، که یکی از شیوه‌های زیبایی‌شناسی در بیان فارسی و مبتنی بر تشبیه است، نامی بگذاریم و آن را قابل تطبیق با یکی از روشهای بیانی در ادب فارسی بدانیم، با قدری تسامح، و از دیدگاه‌های گوناگون می‌توانیم آن را «استعاره»، «تمثیل»، «رمز» و نیز «تشبیه» بنامیم. استاد بدیع الزمان فروزانفر بدیهی‌ترین و صحیح‌ترین نوع تشبیه را نوع «حسی» آن می‌دانند و معتقدند که در تشبیه حسی، روی هم رفته، شاعر تابع مذاق عُرف است ولی در تشبیه خیالی تابع مذاق خود می‌باشد و در مورد تشبیه حسی عقیده دارند که تنها مناسبت بین مُشَبَّه و مُشَبَّه به برای تشبیه کافی نیست؛ زیرا اشتراک در وجه شبه یک نوع قبول عام لازم دارد؛ چنان که اگر مُشَبَّه و مُشَبَّه به در جمیع صفات مشترک باشند آن تشبیه گرچه در حس مصور

باشد، مطلوب نخواهد بود. (فروزانفر، ۱۳۷۶، ص ۱۲) ایشان همچنین معتقدند که در تشبیه آذنی مناسبت کافی نیست و دعوی اشتراک بین مُشَبَّه و مُشَبَّه به هم به تنهایی کفایت نمی‌کند و مراد از تشبیه نمایاندن شیء است به صورت زیباتر و کامل‌تر و مقصود از این کامل‌تر از نظر عرف است نه از نظر واقع؛ (همان) بنابراین تعریف، ساختارهای بیانی خاقانی با محوریت خورشید، نزدیک به تشبیهات «حسی به خیالی» است، اما کاملاً با آن مطابقت ندارد و دلیل عدم تطابق کامل، ذات «مُشَبَّه»؛ یعنی «خورشید» است که در عرف از تمامی مُشَبَّه‌ها کامل‌تر و زیباتر است. به نظر استاد فروزانفر در تشبیهات خیالی لازم نیست هئیتی که شاعر ترکیب می‌کند در خارج موجود باشد، بلکه ماده‌اش در خارج موجود است ولی شرط امکانش محقق نیست. گاهی هم ممکن است ممتنع یا غیرقابل احساس باشد. (همان، ص ۱۴)

بنابراین خاقانی در ابداعات خود، در این زمینه، کاری فراتر از تشبیه حسی محض صورت داده است که نزدیک به تشبیه خیالی و طبق تعریف مذکور، مبتنی بر سلیقه و ذوق شخصی است تا مذاق عرف. این ساختار همچنین با ساختار استعاره نیز مطابقت دقیق ندارد اما به آن نزدیک است. استاد فروزانفر استعاره را چنین تعریف می‌کنند: استعاره عبارت است از تصرف معنوی در مُشَبَّه به، و تعمیم معنای مُشَبَّه به صورتی که شامل مُشَبَّه به شود. ایشان می‌افزایند: تشبیه مدارجی را طی می‌کند تا به استعاره می‌رسد. بنابراین استعاره در طول تشبیه است نه در عرض آن. ایشان «استعاره» را یکی از طرق رفع ابتدال از تشبیه می‌دانند و برخلاف قدما که «استعاره» را مجاز لغوی می‌دانستند، استعاره را مجاز

عقلی می‌شمارد و معتقدند که: «بین تشبیه و استعاره یک جهت اشتراک و یک جهت افتراق هست. جهت اشتراک آن است که هر دو بیان مشابهت می‌کند و اساساً پایه استعاره، تشبیه است، منتها در استعاره اراده و قصد شدیدتر است؛ و جهت افتراق چند چیز است از جمله اینکه در استعاره مبالغه‌ای هست که در تشبیه نیست؛ یعنی تشبیه، تنها مناسبت بین دو چیز را می‌رساند ولی استعاره قوت مناسبت را. دیگر اینکه اختصاری که در استعاره هست در تشبیه نیست. (همان، ص ۱۲) همچنین می‌افزایند: در استعاره وجه شبه باید در مُشَبَّه به اقوی از مُشَبَّه باشد و منظور از نظر قدما که «استعارة أَبْلَغُ مِنَ التَّشْبِيهِ»، مبالغه در معنی است نه در لفظ.» (همان)

بنابراین تعریف که یکی از روشن‌ترین و منطقی‌ترین تعریفها از این شگرد بیانی و تصویرپردازی شاعرانه است، ساختار تمثیلی خاقانی، برای خورشید باز هم به دلیل خصوصیت مُشَبَّه (خورشید)، به طور مطلق، در ظرف استعاره نیز نمی‌گنجد. اما به آن نزدیک است؛ چرا که «در استعاره وجه شبه باید در مُشَبَّه به اقوی از مُشَبَّه باشد» و نیز یکی از شرایط استعاره این است که شیء را به صورت کامل‌تر تصور کنیم؛ در حالی که خورشید به دلیل کمال فی‌نفسه، در عرف، و اقوی بودن وجه شبه در آن که «مُشَبَّه» است، نمی‌تواند با این تشبیهات کامل‌تر از آنچه هست تصور شود. در ساختار بیانی خاقانی، بیشتر خیال‌پروری و هم‌انگیزی مورد نظر شاعر بوده تا تشبیهی واقعی و نیرومند. با توجه به ویژگی نوع خاصی از «نماد» (رمز، سمبل)، یعنی «نماد استعاری» قابلیت تطبیق اینگونه ساختار در شعر خاقانی با این عنوان بیشتر است تا «تشبیه» و «استعاره» در مفهوم

خاص آن دو؛ چرا که نماد در کلی‌ترین مفهوم هر چیزی است که بر معنی و مفهومی ورای آنچه ظاهر آن می‌نماید، دلالت کند. «آناندا.کی. کوما راس وامی»، فیلسوف هندی (۱۸۷۷-۱۹۴۷) رمزگرایی (سمبلیسم) را هنر تفکر از طریق تصویرها می‌داند. «اریک فروم» می‌نویسد: معمولاً چیزی را که مظهر و یا نمودگار چیز دیگر باشد سمبل می‌خوانیم. بنابراین رمز با تمام وسعت مفهوم و معنی خود می‌تواند معادلی برای واژه «سمبل» در زبانهای اروپائی باشد. «یونگ» روانشناس سوئیسی، در تعریف «سمبل» می‌گوید: یک کلمه یا یک شکل، وقتی سمبلیک تلقی می‌شود که به چیزی بیش از معنای آشکار و مستقیم خود دلالت کند. نماد (سمبل) در کاربرد ادبی خود، از این لحاظ که تصویری است ملموس، یادآور ایماژ و صور خیال است و در مقوله علم بیان قرار می‌گیرد و از این نظر که معنی مجازی دارد، یعنی بر معنایی غیر از معنای ظاهری و واقعی خود اشاره دارد، به استعاره نزدیک است، اما با وجود این شباهت و احیاناً شباهتهای دیگر، چون در نماد قرینه صارفه‌ای وجود ندارد تا خواننده را به مفهومی روشن، معین و محدود به زمینه‌ای خاص رهنمون شود، از استعاره مبهم‌تر و پیچیده‌تر است.

یکی از شرایط نماد این است که همواره صورتِ نماد (دال) باید نسبت به معنی آن (مدلول) فروتر باشد. چرا که آنچه برترست نمی‌تواند نماد چیز فروتر از خود واقع شود ۱- خاصیت اصلی نماد در رابطه با صور خیال این است که به یک معنی مجازی مشخص محدود نمی‌شود و امکان شکوفایی چندین معنی مجازی را، بالقوه، در خود نهفته دارد که این معنی‌های مجازی بالقوه ممکن است در ارتباط با یکی از تجربه‌های انسانی (ذهنی یا عینی) آشکار و بالفعل شود. گاه

ممکن است ایمازی که به صورت استعاره بیان شده است تأویل‌پذیر و به قولی «استعاره نمادین» شود. ۲- نماد از «تمثیل» (allegory) نیز متمایز است. تمثیل در تعریف کلی و مشهور آن، تشبیهی است که وجه شبه در آن امری متنوع از امور عدیده باشد. بنابراین، تمثیل نوع خاصی از تشبیه است. ۳- تمثیل معنا و مفهوم مشخص و محدودی دارد که در آن اشیا، رویدادها، و صحنه‌ها مظاهری هستند قراردادی و از پیش اندیشیده برای بیان مفاهیم مورد نظر شاعر یا نویسنده؛ در حالی که در نماد، مفهومی نامحدود با عناصری نامحدود می‌آمیزد تا قابل رؤیت و دست‌یافتنی شود. ۴- در یک تقسیم‌بندی نماد را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: الف- دلالتگر (significative) که همان نشانه‌های قراردادی و اختیاری هستند. ب- استعاری (metaphoric) که هم دلالت‌گرند و هم صورت طبیعی به همراه دارند؛ مثل «روباه» که می‌تواند به صورت استعاره بر شخص مکار و حيله‌گر دلالت کند. ج- یادبودی (commemorative) که بر خاطره رویدادی واقعی می‌افزاید. د- قدسی (sacramental) مثل نمادهایی که در آیینها و اساطیر به کار می‌روند. ۵- به این ترتیب این گونه ساختار بیانی، با توجه به تعریفی که از «تمثیل» به عمل آمده تا حدودی به آن نیز نزدیک است. اما از آنجا که در تمثیل اشیا مظاهری هستند قراردادی و از پیش اندیشیده برای بیان مفاهیم مورد نظر شاعر یا نویسنده، با ابعاد وسیع خلاقیت خاقانی و فراتر از «مظاهر قراردادی» بودن آن، دقیقاً قابل تطبیق نیست. با توجه به آنچه گذشت قابلیت تطبیق آن با «نماد استعاری» یا «استعاره نمادین» از عناوین دیگر بیشتر است. طبق تقسیم‌بندی دیگر از نماد، یعنی «نمادهای عمومی» و «نمادهای فردی»

ابداعات خاقانی جزو نمادهای فردی محسوب می‌شود که خود شاعر آن را ابداع کرده است، برخلاف نمادهای عمومی که اغلب به صورت قراردادی در ادبیات یک ملت به کار می‌رود و غالباً جزئی از سنتهای ادبی آن ملت است.

نتیجه اینکه این ساختار تخیلی و ذهنی خاقانی، که نمایانگر بُعد دیگری از ابعاد وسیع خلاقیت اوست. با وجود نزدیکی به تعریف «تشبیه»، «استعاره»، «تمثیل» و قابلیت تطبیق بیشتر با «نماد استعاری»، خود ساختاری مستقل و منحصر به خویش است؛ چرا که خاقانی در ذهن مبدع و مبتکر و قریحه سرکش خود تابع اصول ثابتی در زیباشناسی نیست، بلکه ساختارهای هنری او، که بر پایه خیال پروری و وهم‌انگیزی شکل گرفته، به گونه‌ای است که خود می‌تواند مبنای زیبایی‌شناسی در کلام و شعر فارسی باشد و شایسته است که ضمن کاربرد تسامح‌آمیز همه این عنوان‌ها در مورد ساختار هنرمندانه و خیال‌انگیز شاعر، عنوانی متناسب با خلاقیت وسیع او، که در برگیرنده تمامی این معانی باشد، انتخاب بشود.

اینک به بررسی ابعاد مختلف خلاقیت خاقانی در نمادپردازی با خورشید می‌پردازیم:

زاویه‌های دید خاقانی

منشأ ظهور ابداعات خاقانی، در این زمینه یکسان نیست؛ به عبارت دیگر زاویه‌های دید خاقانی در سمبولیسم خورشید و طرح صحنه‌های مربوط به آن

متفاوت و متنوع است؛ چنانکه در پاره‌ای موارد «شکوه و عظمت مشاهدات» شاعر موجب فعال شدن نیروی خلاقه او می‌شود و گاهی «جوشش عاطفه و اعتقادی» زمینه نمادپردازی‌های او را فراهم می‌آورد و زمانی «ظرافت مشاهدات و جذابیت آنها» در تحریک قدرت ابداع و ابتکار او نقش مؤثر ایفا می‌کند و در بعضی موارد تلاشی عمدی برای ایجاد موضوع و صحنه‌ای بالاتر از غرابت و شگفتی‌های معمول و مرسوم ادبی موجب پیدایش این تعبیرها می‌شود و چه بسیار که تمامی این دیدگاهها در ظهور صحنه و صحنه‌هایی دست به دست هم می‌دهند. در تمامی این موارد دستمایه اطمینان‌بخش خاقانی برای تأمین و تکمیل تصاویر مورد نظرش، گنجینه معلومات اوست که هرگاه اراده کند با گشودن در این دفینه، سرمایه‌های درخور و رنگارنگ برای ترسیم صحنه‌های دلنشین و وهم‌انگیز شعر خود بر می‌گزیند و با به کارگیری آنها، خورشید را، به هر شکل که بخواهد، در آسمان خیال و عرصه شعر خود، به جلوه در می‌آورد. به عنوان مثال وقتی عشق خراسان و شوق رفتن به سرزمین رویاهای خویش در دل او به جوش می‌آید و کلمه «خراسان»^(۱) خورشید را تداعی می‌کند، ذهن خلاق او، ولو ناخودآگاه، این رویا را با شکوه‌تر می‌سازد و برای اظهار این شکوه، تعبیر و تجسم غیر متعارف و خارق‌العاده و خیره‌کننده‌ای را به وجود می‌آورد که آن تجسم هم مثل خود خورشید و مثل رویای خراسان با شکوه است؛ به عبارت دیگر رویا را به عظمت خود رویا وصف می‌کند و اینجاست که خورشید به صورت «آینه‌ای آتشین» جلوه‌گر می‌شود:

بامدادان کنم از دیده گلاب افشانی کاتشین آینه عریان به خراسان یابم

(دیوان، ص ۲۹۵)

در چنین مواردی پیداست که از ذهن خاقانی ایمان و محبتی جوشیده که خلق چنین استعارهٔ اعجاب‌انگیزی را ممکن ساخته و بعد از آن به مناسبت، آینه «دیده» و «گلاب» هم وارد صحنه شده و ریزش اشک صافی و عطر آگین شاعر، در سحرگاه، با دیدن این آینهٔ آتشین در خراسان، مثل اشک ریزی زائران حرم هنگام پدیدار شدن گلدسته‌ها، تصویری شور انگیز به وجود آورده است. مسلماً تجسم نورانی که با انعکاس خورشید در آینه، در فضای اطراف آن ایجاد می‌شود، در این تصویرسازی مؤثر بوده است و شاید مسئلهٔ دیدن هلال عید فطر و رسم آوردن آب و گلاب و آینه و قرآن در این هنگام و نیز آینه و گلاب سفرهٔ عقد و عروسی هم در تکمیل این صحنه نقشی داشته است. در تشبیه خورشید به «نارنج گیلان» و «ترازوی نارنج» کودکان، ظرافت و جذابیت مشاهدات شاعر نقش اساسی داشته است؛ یعنی آنگاه که ترازو ساختن کودکان را با دو قسمت از هم جدا شدهٔ پوست نارنج و بازی کودکانهٔ آنان را با کفه‌های ساختگی ترازوی نارنجشان، در کوی و برزن مشاهده می‌کند، یاد عوالم کودکی و نیز مشاهدهٔ خورشید نارنج‌گون در آسمان (شاید در همان هنگام و همان حال) و اطلاع از شهرت نارنج گیلان، زمینهٔ شکل‌گیری این تشبیه زیبا و باشکوه را در کارگاه خیال شاعر فراهم می‌آورد. گاهی هم شکوه و عظمت مشاهدات و مواجههٔ او با مسائل کشوری و لشکری و آداب و رسوم درباری از جمله خیل همراهان شاه در مراسم مختلف و تشریفات مربوط به چتر سلطانی و زینت و

منجوقِ چتر و علم و غبار افشانی از چتر شاه و گستردنِ فرشهای مجلل به هنگام نوروز و مراسم بار عام و خاص و عرضهٔ تحفه و پیشکش به بزرگان و زرافشانی و نثار در مقدم آنان و سفره‌های رنگین و پر تکلفِ درباری و همچنین فتح و پیروزی و شکست و هزیمت لشکر و حیل‌های جنگی و کمین‌گشادن‌ها و حصارگیری‌ها و نظایر آن و نیز آرایش و زر و زیور عروس و نحوهٔ برگزاری مراسم عروسی موجب می‌شود که برای نشان دادنِ عظمت خورشید و تأثیر نور افشانی آن در زمین در بحبوحهٔ انقلاب بهاری، او را به سلطانی بزرگ تشبیه کند، اما نه سلطانِ زمین، بلکه سلطانِ فلک؛ که در اینجا ضریبِ عظمت چند برابر می‌شود و در نتیجه، عواملِ فلکی و عناصر نجومی برای خدمتگزاریِ این سلطان کمر می‌بندند و بیست و یک صورتِ فلکی و هفت گیسودار و شش خاتونِ چرخ در هیئت و شاقانِ کمر بسته و پرستاران و خادمانِ آماده به خدمت، به کار گرفته می‌شوند. بسیاری از مواقع نیز با بهره‌گیری از وسعتِ معلومات و قدرت شگفت‌انگیزِ تخیل خود به صحنه آفرینی در آسمان شعر خود می‌پردازد.

در بسیاری از این صحنه‌ها و بویژه وقتی خورشید در پهنهٔ آسمان به صورت سلطانی مقتدر ظاهر می‌شود و در این عرصه یگانه تازی می‌کند، یک روحیهٔ حماسی و اسطوره‌ای در مجموعهٔ این تصاویر احساس می‌شود، گویی شاعر، در لایه‌های پنهان ضمیر خویش، خویشان را در هیئت سلطان یکسواری گردون مجسم می‌کند و آنچه برای این سلطان، در این عرصه، پیش می‌آید، انقلابهای درونی و غوطه خوردن‌های پرفراز و نشیبِ ذهن و روح شاعر است که در هیئت این سلطان، بر سریر آسمان، تجسم می‌یابد. به عبارت ساده‌تر، به نظر

می‌رسد که در خلق این صحنه‌ها و صحنه‌آرایی‌ها، روحیه‌ای حماسی و هم‌اوردجویانه بر ذهن و ضمیر شاعر غلبه داشته و با چنین احساسی وارد معرکهٔ تمثیل‌پردازی و نماد آفرینی شده است. نمونه‌ای از این روحیه را می‌توان در قصیدهٔ مشهور «برافکنند» مشاهده کرد که یکی از باشکوه‌ترین تصاویر حماسی و اساطیری و شاعرانهٔ ادب فارسی از صحنهٔ آسمان است که تجسمات و پندارهای شگفت‌انگیز خاقانی به آن جلوه‌ای خیره‌کننده داده است و آن را به یک شاهکار واقعی تبدیل کرده است. در این صحنه خورشید به صورت سلطانی مقتدر، با چرمهٔ تنگ بسته و هرا افکنده، با وشاقان^(۲) سقلابی و جانداران و دلاوران شاهی، به یاری نوروز دُلُّل سوار می‌شتابد و بر راه زمستان، به ناگهان، کمین می‌گشاید و گذشته از سلحشوری و دلاوری، به حیلۀ جنگی و عیاری نیز متوسل می‌شود و با دنبه نهادن بر شب، که به نامردی با گذار دادن روز به برج جدی، آن را به حداکثر درجهٔ نحیفی و لاغری رسانده و در شب یلدا، سرمست از بادهٔ پیروزی و غفلت، جشن این پیروزی ظالمانه را بر پاداشته است، به ترکتازی شب پایان می‌بخشد و کاری می‌کند که لاغری و کاهشِ دق، کار شب را یکسره سازد و با رسیدن نوروز آب رفته به جوی باز آید و روزگار پیروزی ظلمت بر نور و شب بر روز سپری شود:

نوروز برقع از رخ زیبا برافکند	برگستوان به دل‌دل شهبای برافکند
سلطان یکسوارهٔ گردون به جنگ دی	برچرمه تنگ بندد و هرا برافکند
با بیست و یک وشاق زسقلاب ترک وار	بر راه دی کمین به مفاجا برافکند
از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم	بر حوت یونسی به تماشا برافکند
ماهی نهنگ وار به حلقش فرو برد	چون یونش دوباره به صحرا برافکند

چشمه به ماهی آید و چون پشت ماهیان زیور به روی مرکز غبیرا برافکند
 آن آتشین صلیب در آن خانه مسیح بر خاک مرده، باد مسیحا برافکند
 آن مطبخی باغ نهد چشم بر بره همچون بره که چشم به مرعی برافکند
 از پشت کوه چادر احرام برکشد برکتف ابر چادر ترسا برافکند

چون باد زندنیجی کهسار برکشد برخاک و خاره سندس و خارا برافکند
 مغز هوا ز فضلۀ دی در زکام بود ابرش طلی به وجه مداوا برافکند
 گر شب گذار داد به بزغاله روز را تا هر چه داشت قاعده عذرا برافکند
 شب را ز گوسفند نهد دنبه آفتاب تا کاهش دقش به مکافا برافکند

(همان، صص ۱۳۶-۱۳۵)

نفوذ و قدرت مشاهدات

در هر صورت و با هر زاویه دیدی، «در شعر خاقانی، نوعی اخلاصِ بلند پایه و حماسی‌گونه، زیر هر حجابی، بیش از هر مسئله دیگر قابل تشخیص است؛ به این معنا که خاقانی شاعری «ذهن‌گرا» نبوده، بلکه با قوت مشاهده بسیار قوی و نافذی که داشته بیشتر «تجربه‌گرا» و «مشاهده‌گرا» بوده است و به همین علت دیوان او، شاید، یکی از نادرترین منابع فرهنگی ایران، از جهت انعکاس واقعیات و مسائل محفوظ و موجود در زمانه او و اصولاً دنیا محسوب شود؛ در حالی که چنین خصوصیتی را نمی‌توان در شعر اغلب شعرا یافت.»^(۳) باری منشأ این همه تشبیه و مجاز، در شعر خاقانی بیشتر مشاهدات اوست تا تخیل و قدرت خیال‌پروری. به عبارت دیگر می‌توان گفت که خاقانی بیشتر آنچه را که می‌گوید،

در جایی دیده و در تخیل خود آن را به نوعی دیگر پرورش داده است؛ یعنی نفوذ و قدرت و حساسیت مشاهدات او، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عامل خلق این استعارات و تمثیلات است و شاعر در این ابداعات، بیشتر تجارب عینی خود را منعکس کرده و این هنر بزرگ خاقانی است. به عنوان مثال، وقتی خورشید با تمثیلاتی چون: قندیل، زرد پاره، مهره زرد، خوانچه، عروس، نارنج، دواج، صلیب، طشت، شمع، نان، بیضه، قربه، کاسه، سپر، خشتک، بیرق و نظایر آن در شعر او می‌درخشد، پیداست که تمامی این تعبیرها، با مشاهده و رؤیت محض این اشیا در ذهن او شکل گرفته و با دخالت تخیل نیرومند او به صورت مبالغه آمیز خود، یعنی «زرین» و «آتشین» و غیره ظاهر شده است؛ بدین معنی که مشاهدات محسوس و ملموس او به یاری قوه تخیل او تکمیل شده و ترکیبی از واقعیت و خیال، عنصری نو و بدیع در شعر او ایجاد کرده است. فی‌المثل در نتیجه تلفیق مشاهده طاووس و ملاحظه بال و پر رنگین و سحرآمیز این پرنده، و قدرت تخیل شاعر، خورشید به صورت طاووسی آتشین پر در باغ آسمان مجسم شده است و معلومات دینی و فقهی و آگاهیهای طبی و نجومی شاعر، تصویر خیالی او را واقعی‌تر و عینی‌تر و پذیرفتنی‌تر ساخته است. این صحنه‌آرایی با شکوه از جلوه‌های آفتاب و حلول خورشید از حوت به حمل و نقطه اعتدال و بیت الشرف^(۴)، از نظر احتوا بر تشبیهات و استعارات بدیع و اساطیر دل‌انگیز سلیمانی و ابداعات شاعرانه زیبا و وهم‌انگیز در نوع خود بی‌نظیر است:

در آبگون قفس بین طاووس آتشین پر کز پرگشادن او آفاق بست زیور

نیرنگ زد زمین را شبه فلک به جلوه پرگار زد هوا را قوس قزح به شهر
 عکسی زپای و پرش زد بر زمین و گردون زان شد بهار رنگین، زین شد سحاب اغبر
 از حرف صولجانفش زیرش دو گوی ساکن آمد چو صفر مفلس در صفر شد توانگر
 یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقرر
 یکچند چون سلیمان ماهی گرفت و اکنون چون موسی از شبانی هستش بره مسخر
 عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد همچون بره بر آمد پوشیده صوف اصر
 و یحک نه هر شبانگه در آب گرم مغرب غسلش دهند و پوشند آن حله مزعفر
 گویی جنابتش بود از لعبتان دیده کو را به حوض ماهی دادند غسل دیگر
 تا رست قرصه خور از ضعف علت دی بیماری دق آمد شب را که گشت لاغر

(همان، دیوان، ص ۱۹۱)

همچنین است صحنه زیر که با مشاهده ظروف و اوانی و از جمله «کاسه» در دولاب و گنجه خانه جرقه نخستین در ذهن شاعر زده می‌شود و خیال نیرومند و اطلاعات گسترده وی به یاری بارقه آغازین می‌آید و این تصویر دل انگیز در وصف بهار و انتقال خورشید از برج دلو و حوت به نقطه اعتدال ربیعی شکل می‌گیرد:

آن آتشین کاسه نگر دولاب مینا داشته

این آب کوثر کاسه تر و آهنگ دریا داشته

در دلو نور افشان شده ز آنجا به ماهی‌دان شده

ماهی ازو بریان شده یک ماه نعما داشته

انجم نثار افشان او، اجرا خوران از خوان او

از ماهی بریان او نزل مهیا داشته
 ماهی و قرص خور به هم حوتست و یونس در شکم
 ماهی همه گنج درم خور زر گونا داشته
 خورشید نو تأثیر بین، حوتش بهین توفیر بین
 جمشید ماهی گیر بین نو ملک زیبا داشته
 گنج بهار آنک روان میغ ازدهای گنجان
 رخس سحاب آنکه دوان وز برق هرا داشته

(همان، ص ۳۸۴)

بدیهی است که تعداد دیگری از عناصر تشکیل دهنده این تصویر از جمله نثار افشانی و اجرا خواری و ماهی بریان و خوان پر نعمت و نظایر آن نیز نتیجه مشاهدات و تجربیات شاعر است. در شکل‌گیری تصویر زیر مشاهده تخم پرندگان و ترازوی زرد رنگ فروشندگان، و صحنه پختن نان، نقش اساسی داشته است:

چون آه عاشق آمد صبح آتش معنبر	سیماب آتشین زد در بادبان اخضر
آن خایه‌های زرین از سقف نیم خایه	سیماب شد چو بر زد سیماب آتشین سر
مرغ از چه زد شناعت بر صبح راست خانه	کو در عمود سیمین دارد ترازوی زر
...چرخ سیاه‌کاسه خوان ساخت شیروان را	نان سپید او مه، نان ریزه‌هاش اختر
چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق	افتاد نان سیمین اندر دهان خاور
کوس شکم تهی را بود آرزوی آن نمان	یا قوم اطعمونی آوازش آمد از بر

(همان، ص ۱۸۶)

نیز در تصاویر زیر که نور افشانی آفتاب در فصل پاییز و ورود خورشید به برج میزان و زیباییه‌های خزان و کوتاه شدن روزها و دراز شدن شبها با تعبیرات و تشبیهات دل‌انگیزی بیان شده، مشاهدات عینی از جمله زرافشانی شاهان و خیمه زدن سلاطین و چتر سلطانی و ترازوی نارنج کودکان و نارنج گیلان، سهم مؤثری داشته است:

شه اختران زان زر افشان نماید	که اکسیر زرهای آبان نماید
بر آرد ز جیب فلک دست موسی	زر سامری نقد میزان نماید
نه خورشید همخانه عیسی آمد	چه معنی که معلول میزان نماید
ز نارنج اگر طفل سازد ترازو	که نارنج و زر هر دو یکسان نماید
فلک طفل خوبی است کاندرا ترازو	ز خورشید نارنج گیلان نماید
مگر خیمه سلطان انجم برون زد	که ابر خزان چتر سلطان نماید

(همان، ص ۱۳۰)

سهم معلومات شاعر

به شهادت آثار خاقانی، این شاعر اطلاعات بسیار وسیع و قابل ملاحظه‌ای از علوم و فنون و دانشهای روزگار خود و همچنین اعصار گذشته داشته است و جای پای این معلومات در سراسر دیوان چند هزار بیتی و آثار دیگر او، یعنی منظومه تحفه‌العراقین و منشآت، به چشم می‌خورد. در موضوع مورد بحث، نقش اطلاعات نجومی شاعر و بخصوص انتقال خورشید از برجی به برج دیگر، طبق علم هیئت قدیم، که منشأ تغییرات فصول و انقلابات جوی و تحولات تقویمی

محسوب می‌شده، در تکمیل صحنه‌های فلکی انکار ناپذیر است و در این مورد ماجرای ورود خورشید از برج «دلو» به «حوت» و از «حوت» به «حمل» که پایان فصل سرما و آغاز انقلاب بهاری است، از صور مکرر در تصویرپردازی شاعر است.^(۵) نقش معلومات خاقانی از قصص و روایات مربوط به پیامبران و بخصوص ماجراهای زیر نیز در این نماد پردازی قابل توجه است.

۱- مسیح و خورشید و آسمان چهارم؛

۲- سلیمان و ماهی گیری؛

۳- یونس و ماهی؛

۴- یوسف و جمال یوسفی و چاه؛

۵- موسی و ید بیضا و شبانی موسی؛

نقش اساطیر ایرانی نیز در شکل گرفتن این تصاویر، نه به اندازه موضوعات بالا، بلکه در مراتب بعدی، روشن است و بویژه ماجراهای زال، پدررستم، به مناسبت نام و لقب وی، «زالِ زر، و تداعی تشعشع و پرتو زرین آفتاب» با این مبحث قابل توجه است.

یکپارچگی تصاویر

چنانکه مشاهده می‌کنیم این تمثیلهای و تعبیرها، معمولاً به صورت تصاویر یکپارچه و به شکل تابلویی واحد، با اجزای مستقل و در عین حال متحد و به هم پیوسته در شعر خاقانی جلوه‌گر و در موارد اندکی و بیشتر در مقام مدح، در یک بیت ظاهر شده‌اند، فی‌المثل آنجا که در وصف حال زائران خانه خدا و نفسهای

گرم آنان، خورشید به «شمع هفت چرخ» تشبیه می‌شود که تف این نفسها آن را ذوب می‌کند و می‌گدازد:

بل شمع هفت چرخ گدازان شده چو موم از بسکه تف رسد ز نفس های بیمرش

(همان، ص ۲۱۸)

و در جایی دیگر در ستایش از عظمت و اقتدار ممدوح، خورشید به مثابه چتر زرینی می‌شود که تشعشع و درخشش آن بازتاب تالو شمشیر ممدوح است.

چتر زرین چون هوا بگرفت گویی بر فلک

عکس شمشیر شه سلطان نشان افشاند

(همان، ص ۱۰۶)

تعدد و تنوع

نکته قابل توجه در این تصویرها، تعدد و تنوع تشبیه در یک قطعه شعر و صحنه‌ای واحد و حتی یک بیت واحد است، چنانکه تعداد این تشبیهات در یک بیت، گاهی به پنج مورد می‌رسد؛ فی‌المثل در بیت زیر، که به مناسبت‌های مختلف خورشید به قرص نان و تنور و مطبخ و خوان زر و خوان سالار مانند شده است:

آفاق را از جرم خور هم قرص و هم آتش نگر

هم مطبخی، هم خوان زر، هم میده سالار آمده

(همان، ص ۳۹۱)

این تعدد و گوناگونی در یک قطعه شعر و طی ابیات متوالی، چشمگیرتر است؛ به عنوان مثال در قصیده‌ای با مطلع زیر:

صبح ز مشرق چو کرد بیرق نور آشکار خنده زد اندر هوا بیرق او برق وار

(همان، ص ۱۸۲)

خورشید، در آغاز، به صورت «بیرقِ نور» از مشرق ظاهر می‌شود و با نورافشانی خود همچون «برق» فضای آسمان را روشن می‌کند و سپس تبدیل به «گوگرد سرخ» می‌شود و با کیمیاگری مسِ خاک را به زرِ عیار بدل می‌کند و به دنبال آن به دست خسرو چین، یعنی روز، به شکل «آینهٔ چین» از افق نمودار می‌گردد و زنگار شب را از آینهٔ آسمان می‌زداید و با فرو بُردن تیغی بر پیکر ماه، او را از صحنهٔ مبارزه دور می‌کند و بعد از آن، به مناسبت نام دیگرِ خود، مهر، به «مهرهٔ زر» بدل می‌شود و با ظاهر شدن آن، سیاهی شب در غرب سرنگون و نابود می‌شود و به صرف همین مناسبت، ذهن پویا و نکته‌یاب شاعر او را به باز قدرتمندی تبدیل می‌کند که عُراب زمین (سیاهی شب) از بیمش می‌گریزد و این بار به یاری گنجینهٔ معلومات شاعر در نقش «زرد پاره» یهود به صحنه می‌آید و دست سپیدهٔ بامدادی آن را بر کتف کوه می‌دوزد و سرانجام چون «عروسی» دلربا جلوه‌گر می‌شود.

... بود چو گوگرد سرخ کز بر چرخ کبود	داد مسِ خاک را گونهٔ زر عیار
خسرو چین از افق آینهٔ چین نمود	ز آینهٔ چرخ رفت رنگ شه زنگبار
در سپر ماه راند تیغ زر اندوده مهر	برکتف کوه دوخت دست سپیده غیار

ظَلّ صنوبر مثال گشت به مغرب نگون مهر ز مشرق نمود مهره زر آشکار
 داد غراب زمین روی به سوی غروب تا نکند ناگهان باز سپهرش شکار
 برقع زرین صبح چرخ برانداخت و کرد پیش عروس سپهر زر کواکب نثار
 (همان، ص ۱۸۲)

همچنین است در صحنه‌ای دیگر با مطلع زیر:

نوروز برقع از رخ زیبا برافکند برگستوان به دلدل شهبای برافکند

(همان، ص ۹۷)

که خورشید با عنوان «سلطان یکسواره» وارد عرصه آسمان می‌شود و پس از هنرنماییهای اعجاب انگیز، چشمه‌ای می‌شود به ماهی می‌رود (در حالی که ماهی باید به چشمه برود!) و به دنبال آن تبدیل به «صلیبی آتشین» می‌گردد و سرانجام در نقش «مطبخ‌ی باغ» ظاهر می‌شود و چشم بر بره فلک می‌دوزد تا با طبخ آن سفره رنگین بهاری را، هر چه با شکوه‌تر برای عالم و عالمیان بگسترده.^(۶)

در قصیده‌ای دیگر نیز با مطلع زیر:

باز از تف زرین صدف شد آب دریا ریخته ابر نهنگ آسا زکف لولوی لالا ریخته

(همان، ص ۳۷۹)

خورشید در آغاز به صورت «صدف زرین» در آسمان ظاهر و موجب بارش باران بهاری می‌شود و سپس با عنوان «شاه یک اسبه» سلاح خود را در

قلب معرکه به زمین می‌ریزد و به دنبال این ماجرا در هیئت «یوسف زرین رسن» خودنمایی می‌کند و با فراهم آوردن موجبات بارش ابر، اشک زلیخا را در دیده‌ها مجسم می‌کند و به این ترتیب به سه صورت مختلف که یکی بیانگر ارزش والا (صدف و دُر) و دیگری قدرتی عظیم (سلطان یگه سوار) و سومی عنصری مقدّس و زیبا (یوسف صدیق) است، به جلوه درمی‌آید.

همچنین است در تصویری دیگر با مطلع زیر:

مهر است یا زرین صدف خرچنگ را یار آمده

خرچنگ ناپروا ز تف پروانه نار آمده

(همان، ص ۳۹۰)

ذهن مبتکر شاعر در آغاز این صحنه و به مناسبتِ خرچنگ، خورشید را به صورتِ «صدف زرینی» مُجسّم کرده و تابش و گرمای خورشید موجب شده که این صدف تبدیل به «آتشی» بشود و خرچنگ پروانه او گردد و در جریان این تخیل، خورشید «کعبه ای» با نشان و لباسِ مُحَرمان می‌شود و سپس با تشعشع خیره کننده خود «زمزم آتش فشان» می‌گردد. و به دنبال آن به مناسبت میناگری سنگ، مبدل به «خشت زر» می‌شود و بعد از آن به صورت «شمع روان» و «آتش فشان» در هوا پدیدار و در پایان در هیئت جنگجویی با سلاح زرین در صحرای آتش چهره آسمان نمودار می‌شود و سرانجام به «مهره‌ای» در مغز افعی فلک تبدیل می‌گردد که همچون «دانه نار» سرخ و آتشین است.

... بیمار بوده جرم خور، سرطانش داده زور و فر

معجون سرطانی نگر، داروی بیمار آمده
آن کعبهٔ مُحرم نشان، آن زمزم آتش فشان
در کاخ مه دامن کشان، یکمه به پروار آمده
هر سنگ را کز ساحری، کرده صبا میناگری
از خشت زر خاوری، میناش دینار آمده
شمع روان بین در هوا، آتش فشان بین در هوا
بر کرکسان بین در هوا، پرواز دشوار آمده
خورشید زرین دهره بین، صحرای آتش چهره بین
در مغز افعی مهره بین چون دانهٔ نار آمده

(همان، ص ۳۹۰)

نمونه‌های این تعدد و تنوع در شعر خاقانی بسیار است که از ذکر همهٔ آنها خودداری می‌شود.

مناسبت‌ها و تداعیها

یکی از ویژگیهای این تصویرها، که به قدرت و پویایی ذهنی و خلاقیت خاقانی مربوط می‌شود، یافتن مناسبتها و تداعیهای پی در پی است که در ابداع صحنه‌های فلکی، به ذهن شاعر خطور می‌کند و هر مناسبتی او را به موضوعی تازه و مضمونی جدید سوق می‌دهد. اساساً خاقانی در ورطهٔ شعر و شاعری و بویژه در زمینهٔ وصف، ذهنی «تناسب جوی و تناسب آفرین» دارد و هر

پدیده‌ای به مناسبت پدیدهٔ دیگر در ذهن او شکل می‌گیرد و ظاهر می‌شود و پس از آنکه بارقهٔ اولیّه، به دلیل یا دلایلی، در ضمیر او پیدا شد، مناسبت‌های موضوعی، متداعیِ موضوع و موضوعات دیگر می‌شود تا جایی که این تمثیل‌پردازی، در یک قطعه شعر، تا خالی شدن ذهن شاعر از اندوخته‌ها و دریافتهای او ادامه پیدا می‌کند. بدیهی است که در مورد علت و مبدأ پیدایش این تصویرها نباید دنبال علت واحدی بگردیم؛ چرا که ذهن انسان دائماً دستخوش تداعیهاست و هر نکته و تصویری، سلسلهٔ نکات و تصاویری را که به نوعی با آن مرتبطاند، به دنبال می‌آورد. به همین دلیل مناسبت‌های باریک و مستتر در هر صحنه به قدری است که در بدو مطالعه به نظر خواننده نمی‌رسد و به تدریج به ذهن خطور می‌کند. فی‌المثل وقتی آسمان نیلگون، با رنگامیزی سحرگاهی به صورت پستهٔ سبز خندان و خونین مجسم می‌شود و خورشید چون قندیل دیر عیسویان ظاهر می‌گردد، ذهن شاعر از مسیح و مسیحیت متوجهٔ یهود و آداب و سنن آنان می‌شود و خورشید در هیئت «زرد پاره» این قوم وارد عرصهٔ خیال او می‌شود و بدنبال طرح چشم دردِ خروس، به دلیل سرخی چشم او، از خورشید به عنوان «طشت زرین» برای فصلِ این خروسِ بیمار بهره می‌گیرد و به این ترتیب، تصویری که براساس یک مشاهده در ذهن شاعر ایجاد شده، معلومات دیگر او را هم وارد صحنه می‌کند و آگاهیهای محفوظ در اندیشهٔ او، یکی پس از دیگری وارد عرصهٔ هنرنمایی او می‌شوند:

اگر پستهٔ سبز خندان خونین	ندیدی، فلک بین کز آنسان نماید
رخ صبح قندیل عیسی فرزند	تن ابر زنجیر رهبان نماید

فلک را یهودانه بر کتف ازرق	یکی پاره زرد کتّان نماید
... همانا خروس است غمّاز مستان	که تشنّیع او را از ایشان نماید
ندانم خمّارست یا چشم دردش	که در چشم سرخی فراوان نماید
ز بس کاورد چشم دردش به افغان	گلوی خراشیده ز افغان نماید
مگر روز قیفال او راند خواهد	که طشت زر از شرق رخشان نماید

(همان، صص ۱۲۹ - ۱۲۷)

همچنین هنگامی که خورشید با عنوان «شاه اختران» در عرصه خیال شاعر و صحنه شعر او جلوه گر می شود، «شاه» با «زر» و «زر افشانی» با سامری و زر سامری مناسبت پیدا می کند و سامری متداعی موسی (ع) می شود و این تداعی با «عیسی» و ماجراهای مربوط به او، از جمله همخانگی مسیح در آسمان چهارم با خورشید، مناسبت پیدا می کند و شفا بخشی و طبابت مسیح در ذهن شاعر تداعی می شود و خورشید در برج میزان معلول (مریض) می شود و میزان فلک با ترازوی نارنج^(۷) کودکان مناسبت پیدا می کند و به دنبال تناسبات دیگر، سرانجام خورشید، به شکل «نارنج گیلان» ظاهر می شود:

شه اختران زان زر افشان نماید	که اکسیر زرهای آبان نماید
برآرد ز جیب فلک دست موسی	زر سامری نقد میزان نماید
نه خورشید همخانه عیسی آمد	چه معنی که معلول میزان نماید
ز نارنج اگر طفل سازد ترازو	که نارنج و زر هر دو یکسان نماید
فلک طفل خویست کاندرا ترازو	ز خورشید نارنج گیلان نماید

(همان، ص ۱۳۰)

یا هنگامی که آفتاب چشمه پرنور خود را بر ماهی فلک (حوت) جاری می‌کند، لفظ «ماهی» ماجرای سلیمان و ماهی‌گیری او و خاتم گمشده سلیمان را در شکم ماهی تداعی می‌کند و به دنبال آن «ماهی» با آئین نصاری و عید پنجاهه آنان مناسبت پیدا می‌کند و ماهی خوران پنجاهه^(۸) با ماهی خوردن در مراسم نوروز ارتباط پیدا می‌کند و این مراسم، خوان شاهان و اغذیه آن، از جمله بره بریان را در سور بهار به همراه می‌آورد و ...

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب	چشمه بر ماهی روان کرد آفتاب
... خاتم ملک سلیمانی نگر	کاندر آن ماهی نهان کرد آفتاب
از پی پنجاهه در ماهی خوران	بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب
وقت را از ماهی بریان چرخ	روز نور میهمان کرد آفتاب
وز پی بریانی سور بهار	گوسپندی را نشان کرد آفتاب ...

(همان، ص ۴۹۴)

مظاهر جمال و کمال

خاقانی در انتخاب مظاهر و استعارات خورشیدی در شعر خود محدودیتی خاصّ قایل نیست، چنانکه از نارنج گیلان گرفته تا آینه و شمع و صلیب و خوانچه و قربه و کاسه و قندیل و طاووس و سیمرخ و بیضه و گوگرد و سلطان و یوسف و طیلسان و سپر و آهو و نان و صدف و زرد پاره و غیره، همگی، با اوصافی خاصّ، مُشَبّه به خورشید می‌شوند؛ نکته درخور توجه این است که همه این تمثیلهای، نمود خیر و برکت، حشمت و جلال، اقتدار و توانایی، حُسن و

زیبایی، ارزش و اهمیت، و در یک کلام «مظهر جمال و کمال» قابل تصور و تجسم انسانی است و خورشید به مناسبت وظیفه اصلی خود، یعنی روشن کردن تاریکیها و گرم کردن عالم هستی و جان دادن به زمین بی جان و مخلوقات آن، در ذهن کمال جوی خاقانی نیز مظهر خیر و منشأ حیات و سرزندگی است و هیچ یک از تمثیلهای شاعر، نمود شر و شرانگیزی و موجب تنفر طبع و ملال خاطر و برانگیزنده احساسهای ناخوشایند و یا موجب دریافتهای مردود و مطرود نیست. به عنوان مثال، آنجا که این جرم حیات بخش با عنوان «سلطان یکسواره» و «سلطان انجم» و «شاه اختران» و «یکسواره چرخ» و نظایر آن وارد صحنه می شود، نماینده اقتدارها و تواناییهاست؛ هنگامی که به صورت «قربۀ زرین» و «خایۀ زرین» و «خشتک زرین» و «یوسف زرین رسن» ظاهر می شود، مظهر ظرافت و زیبایی است (وصف زرین، خود، موجب چنین دریافتی می شود). زمانی که به صورت «آتش گردون» و «آتشین دواج» و «طاووس آتشین» و «صدف آتشین» و «سیماب آتشین» و «گوگرد سرخ» در می آید نمودگار عظمتها و شگفتیهاست و با تمثیل «آتشین صلیب» و «طیلسان مُزَعَفَر»، حکایت از تقدس و ایمان و اعتقاد می کند و تشبیهاتی چون «چتر زرین» و «بیرق نور» و «خسرو زرین قطا» بیانگر جلال و شکوه و تعبیراتی چون: «مطبخی» و «میده سالار» و «نان زرین» و «قرص نان» و «چشمه» مظهر خیر و برکت و تشبیهاتی چون: «ترازوی زر» و «زر سرخ» و «بیضۀ زرین» یادآور بخششها و احسانها و بهره‌وریهای افسانه‌ای است و «خوانچۀ زر» و

«آینه چین» و «آینه آتشین» مظهر جشن و شادی و سُور؛ و تشبیه آن به «نارنج» حاکی از شفاها و بهبودها و راحتها و «مهرة زرد» و «مهرة زرین» و «زرد قواره» و «طاس زر»، یادآورِ بازیها و سرگرمیهای نشاط بخش است و به این ترتیب حاصل جلوه‌گری آفتابِ عالمتاب، در فضای ذهن خاقانی و در آسمان شعر او، و آنچه با خود به همراه می‌آورد خیر و برکت و بخشش و شادی و جلال و شکوه و قدرت و ظرافت و زیبایی و تقدس و امید و آرزوست که ضمناً حاکی از آرمان طلبیهای ضمیر ناخود آگاه این شاعر همیشه شاکي و ناراضی ادب فارسی نیز هست.

تصاویر نمادین خورشید در دیوان خاقانی

اهم تصاویر نمادین خورشید در دیوان خاقانی عبارتند از :

- | | |
|---------------------------|--------------------|
| ۱. آتش گردون | ۳۱. سیماب آتشین |
| ۲. آتشین آینه | ۳۲. شاه اختران |
| ۳. آتشین دواج | ۳۳. شاه یک اسبه |
| ۴. آتشین صدف یا صدف آتشین | ۳۴. شمع هفت چرخ |
| ۵. آتشین صلیب | ۳۵. طاووس آتشین پر |
| ۶. آتشین کاسه | ۳۶. طاووس صبح |
| ۷. آینه آسمان | ۳۷. طشت زرد |
| ۸. آینه چین | ۳۸. طفل خونین |
| ۹. آینه سکندری | ۳۹. طیلستان مزعفر |
| ۱۰. آهوی زرین | ۴۰. عروس سپهر |

- | | |
|----------------------|--------------------|
| ۱۱. بیرق نور | ۴۱. قربه زرین |
| ۱۲. بیضه آتشین | ۴۲. قرص آتش |
| ۱۳. بیضه زرین | ۴۳. قندیل دیر چرخ |
| ۱۴. ترازوی زر | ۴۴. قندیل عیسی |
| ۱۵. چتر زرین | ۴۵. گوگرد سرخ |
| ۱۶. خایه زرین | ۴۶. مطبخی |
| ۱۷. خسرو چارم سریر | ۴۷. میده سالار |
| ۱۸. خسرو زرین قطا | ۴۸. مهره زرد |
| ۱۹. خشت زر | ۴۹. مهره زرین |
| ۲۰. خشتک زرین | ۵۰. نارنج گیلان |
| ۲۱. خواجه چارم بلاد | ۵۱. نان زرین |
| ۲۲. خوانچه زر | ۵۲. یوسف رسته زدلو |
| ۲۳. زرد پاره یا غیار | ۵۳. یوسف زرین رسن |
| ۲۴. زر سامری | ۵۴. یوسف زرین نقاب |
| ۲۵. زر سرخ | |
| ۲۶. زرین صدف | |
| ۲۷. سپر زر | |
| ۲۸. سپر زرد | |
| ۲۹. سلطان انجم | |
| ۳۰. سلطان یکسواره | |

یادداشتها

۱- «خراسان» در پهلوی Xvar s n به معنی مشرق است. فخرالدین اسعد

گرگانی گوید:

خوشا جایا بر و بوم خراسان درو باش و جهان را می‌خور آسان
 زبان پهلوی هر کوشناسد خراسان آن بود کز وی خور آسد
 خوراسان را بود معنی: خورآیان کجا از وی خور آید سوی ایران

(ویس و رامین ص ۱۷۱، به نقل از برهان قاطع، حواشی)

۲- بیست و یک و شاق، اشاره به بیست و یک صورت شمالی فلکی است. به نوشته ابوریحان بیرونی صورتهای شمالی عبارتند از: ۱- دُبّ اصغر یا خرس خُرد؛ ۲- دُبّ اکبر یا خرس بزرگ؛ ۳- تَنین (ماننده به مار بزرگ و بسیار پیچش که گرداگرد قطب شمال برآمده)؛ ۴- قیفاوس یا قیفاوس یا ملتهب؛ ۵- عوا یا بانگ‌کننده؛ ۶- فکّه یا اکلیل یا افسر که عامّه به کاسه یتیمان و مسکینان مانند کنند؛ ۷- جاثی علی رکتیه، یعنی زانوزده؛ ۸- لورا که چنگ رومی است و گاهی کَشَف و سلحفاه یا سلیاق یا شلیاق نیز خوانند؛ ۹- دجاجه یعنی ماکیان؛ ۱۰- ذات الکرسی چون زنی نشسته بر تختی بر کردار منبر؛ ۱۱- برسائوس یا حامل رأس الغول؛ ۱۲- ممسک العنان یعنی دارندهٔ عنان؛ ۱۳- حوا یعنی مار افسای که مردی است بر پای ایستاده؛ ۱۴- حیه الحوا یعنی مار افسای؛ ۱۵- سهم یعنی تیر که نوک نیز خوانند؛ ۱۶- عقاب که بر تیر نشسته است؛ ۱۷- دلفین که جانوری دریایی است همچون خیک و مردم را دوست دارد و

غرق شدگان را برهاند؛ ۱۸- فَرُسِ اولِ یا پارهٔ اسب؛ ۱۹- فَرُسِ ثانی؛ ۲۰- اَندر و میدا یا المرأه الّتی لم تر بعلا یا المرأه المسلسه؛ ۲۱- مثلثٌ یا سه سو. (التفهیم، ص ۹۱ و بعد)

۳- بگذریم از «مولانا» و «فردوسی» که خلوص آنها از دیدگاههای دیگر، قابل قیاس با هیچ یک از شاعران بزرگ ادب فارسی نیست. (از افادات شفاهی استاد منوچهر مرتضوی)

۴- بیت الشرف، برج حمل است چون شرف آفتاب در نوزده درجهٔ حمل است و هر برجی که شرف سیاره ای در آن باشد آن را بیت الشرف گویند.

(فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۹۶)

توضیح اینکه «شرف»، در مقابل «هبوط» است.

درجاتی از برجها یا همهٔ برج را برای سیاره، شرف آن سیاره گویند، چنانکه شرف آفتاب در ۱۹ درجهٔ حمل و شرف زحل در ۲۱ درجهٔ میزان و شرف مشتری در ۱۵ درجهٔ سرطان و شرف قمر در ۳ درجهٔ ثور و شرف زهره در ۲۷ درجهٔ حوت و شرف عطارد در ۱۵ درجهٔ سنبله است.

(همان ص ۴۳۹)

خاقانی در جای دیگر گوید:

شمس را خوان بره نیست شرف شرف شمس به واو قسم است

(همان، ص ۸۲۱)

۵- اساساً بیشتر تصویرهای فلکی خاقانی، اعم از خورشیدی و غیره، با مضمون‌سازی دربارهٔ این سه برج (دلو و حوت و حمل) شکل گرفته است و موارد اندکی از این صحنه‌ها، با بروج بعدی تکمیل شده است که یکی از بدیع‌ترین آنها مطلع دوم قصیده‌ای است که با این بیت شروع می‌شود:

ماه به ماه می‌کند شاه فلک کدیوری عالم فاقه برده را توشه دهد توانگری

(همان، ص ۴۲۸)

این تصویر که با مائده ساختن خورشید، شاه فلک، با ورود به برج حمل شروع می‌شود، تا ورود خورشید به برج میزان (آغاز پاییز و مهر ماه) ادامه پیدا می‌کند. خاقانی ورود و خروج خورشید را از برجی به برج دیگر با بدیع‌ترین استعارات و تشبیهات به تصویر کشیده و وصفی دل‌انگیز و کم‌نظیر از میوه‌های پاییزی از جمله: انگور و ترنج و نخل و سیب و نار، با بهره‌گیری از تخیل نیرومند و معلومات وسیع خود از جمله: عیسی خُرد و بانوی ختن و بیمار مجذوم و زرد پارهٔ یهود و مجمر زر و زنگی چارپاره‌زن و غیره نموده است.

۶- این تصویر در ص ۹ و ۱۰ درج شده است.

۷- ترازوی نارنج کودکان در ابیات دیگری از دیوان نیز مورد توجه قرار

گرفته از جمله:

- بس طفل کارزوی ترازوی زر کند نارنج از آن کند که ترازو کند ز پوست

(همان، ص ۸۳۹)

گرچه ز نارنج پوست، طفل ترازو کند لیک نسنجد بدان زیرک زر عیار

(همان، ص ۱۸۰)

– مانم به کودکی که ز نارنج کفّه ساخت پنداشت کو ترازوی زر عیار کرد

(همان، ص ۱۵۳)

۸- «پنجاهه»، در اینجا مراد عید پنجاهه است که به دنبال روزه هفت هفته‌ای نصاری برگزار می‌شود. این عید به «خمسین» نزد تازیان، معروف است. ابوریحان بیرونی از این آیین با نام «بنطیقسطی» یاد کرده است: «صوم سلیحین، دنبال بنطیقستی است و ایام روزه چهل و شش روز است و فطر آن همواره روز جمعه است و این فطر به فطر کبیر موسوم است.»

(ترجمه آثار الباقیه ص ۴۲۵)

خاقانی در جای دیگر به «پنجاهه گرفتن» که در مفهوم روزه گرفتن نصاری است اشاره کرده است:

پس از چندین چله در عهد سی سال شوم پنجاهه گرم آشکارا

(همان، ص ۲۵)

پیداست که در مراسم عید پنجاهه و روزه‌گشایی مسیحیان، خوراک ماهی می‌خورده‌اند.

منابع

- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۵.
- بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد. *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، تصحیح جلال‌الدین همایی، انجمن آثار ملی، تهران بی‌تا.
- آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۴.
- انوشه، حسن. *دانشنامه ادب فارسی*، جلد ۲، سازمان چاپ و انتشارات چاپ اول، ۱۳۷۶.
- پورنامداریان، تقی. *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۷.
- خاقانی. *دیوان*، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چاپ دوم، انتشارات زوار، ۱۳۵۷.
- مصطفی، ابوالفضل. *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. دانشگاه تبریز ۱۳۵۷.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. *معانی و بیان*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، ضمیمه شماره ۳ نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۷۶.